

# استفاده از

# بایگاه مسلم

به سود دین یا مردم

سید علی کبروشی

در رابطه با عنوان فوق، دو نوع روایت و فتوای به ظاهر متناقض و متضاد وجود دارد که برای نشان دادن حقیقت امر لازم است درباره آنها توضیح کافی داده شود، اینک ما مصادیق و شواهدی برای هر کدام آورده و آنگاه نتیجه کلی به دست آمده را بیان می‌کنیم.

حرمت اعانت به ظالم و همکاری با او در دین اسلام مشهور و مسلم بوده و فقهاء در ابواب مختلف فقه، آن را به تفصیل مورد بررسی قرار داده‌اند:

۱ - عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فَقَالَ لَهُ: أَضَلَّكَ اللَّهُ إِنَّهُ رُبَّمَا أَصَابَ الرَّجُلَ مِنْهُ الصَّبْرُ أَوَّالِ الشَّدَّةِ فَيُدْعَى إِلَى الْبِنَاءِ يَبْنِيهِ أَوْ التَّهْرِيكِ يَكْرِيه أَوِ الْمُسْتَاةَ يُضْلِحُهَا فَمَا تَقُولُ فِي ذَلِكَ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): مَا أَحَبُّ آتَى عَقَدْتُ لَهُمْ عُقْدَةً أَوْ وَكَيْتُ لَهُمْ وَكَاءً وَأَنَّ لِي مَا بَيْنَ لَا تَبْنِيهَا لِأَوْلَا مَدَّةً يَقْلَمُ إِنَّ أَعْوَانَ الظَّلْمَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي سُرَادِقٍ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَ

## العباد ۱

ابن ابی یعفور می‌گوید: روزی خدمت امام صادق (ع) بودم مردی از شیعیان وارد شده و چنین گفت: گاهی بعضی از ماها بناچار برای بنی عباس بتائی می‌کنیم و یا برای آنها نهری می‌کنیم و یا قبائی را لایروبی می‌نمائیم، نظرتان در این باره چیست؟  
حضرت فرمود: حتی برای بدست آوردن کلیه ثروتهاى که در میان شرق و غرب است، حاضر نیستم برای آنها گرهی بزنم و یا سرکیسه‌ای را ببندم و یا حتی قلمی به دوات ببرم. اعوان ظلمه در روز قیامت در خیمه‌ای از آتش قرار گرفته و در آنجا می‌مانند تا حساب مردم فیصله یابد.

۲ - ... عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: كَانَ لِي صَدِيقٌ مِنْ كُتَّابِ بَنِي أُمَيَّةَ فَقَالَ لِي: إِسْتَأْذِنْ لِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَاسْتَأْذَنْتُ لَهُ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لِي فَلَمَّا أَنْ دَخَلَ سَلَّمَ وَحَلَسَ ثُمَّ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي كُنْتُ فِي دِيْوَانِ هُوَلَاءِ الْقَوْمِ فَأَصِيبْتُ مِنْ ذُنُوبِهِمْ مَا لَا كَثِيرًا وَأَعْمَضْتُ فِي مَطَالِيهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): لَوْلَا أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ وَجَدُوا مَنْ يَكْتُمُ لَهُمْ وَيُجِيبُ لَهُمُ الْقَسِيءَ وَيُقَاتِلُ عَنْهُمْ وَيَشْهَدُ جَمَاعَتَهُمْ لَمَا سَلَبْنَا حَقَّنَا وَلَوُ تَرَكَهُمْ النَّاسُ وَمَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا وَجَدُوا شَيْئًا إِلَّا مَا وَقَعَ فِي أَيْدِيهِمْ... ۲

علی بن حمزه می‌گوید: دوستی داشتم که در دیوان محاسبات بنی امیه کار می‌کرد، روزی به من گفت از حضرت صادق (ع) وقت و اجازه ملاقات بگیرم، برای او اجازه گرفتم، وقتی به محضر امام رسید سلام کرد و نشست و سپس گفت: فدایت شوم من در دیوان بنی امیه بودم از این راه مال زیادی اندوختم و در اندوختن آن مراعات حلال و حرام را نکردم.

امام (علیه السلام) فرمود: اگر بنی امیه امثال تو را نمی‌یافتند که دفاتر آنها را اداره کرده و مالیات برای آنها جمع‌آوری کند و برای استقرار حکومتشان بجنگد و در اجتماعات آنها حاضر شود، آنان نمی‌توانستند حق ما را غصب کنند، اگر مردم آنها را بخود وامی‌گذاشتند آنان چیزی نمی‌یافتند.

۳ - عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ قِصَالٍ قَالَ: حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ مِهْرَانَ الْجَحْمَانِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ (ع) فَقَالَ لِي: يَا صَفْوَانُ كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلَا شَيْئًا وَاحِدًا، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيُّ شَيْءٍ؟ قَالَ: إِكْرَاؤُكَ جِمَالِكَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ بَعْنَى هَارُونَ، قُلْتُ وَاللَّهِ مَا أَكْرَيْتُهُ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا لَيْصِيذًا وَلَا لَيْلَهُوً وَلَا كَيْتِي

۱ - کافی ج ۵ ص ۱۰۷.

۲ - کافی ج ۵ ص ۱۰۶.

أَكْرِبُهُ لِهَذَا الظَّرِيقِ بِعُنَى ظَرِيقِ مَكَّةَ وَلَا اتَّوَلَاهُ بِتَيْفَسِي وَلَكِنْ أَنْصِبُ غِلْمَانِي.

فَقَالَ لِي: يَا صَفْوَانُ أَتَفْعُ كِرَاؤُكَ عَلَيْهِمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ جَعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: فَقَالَ لِي: أَتَحِبُّ بَقَاءَهُمْ حَتَّى يَخْرُجَ كِرَاؤُكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَمَنْ أَحَبَّ بَقَاءَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرْدَ الْتَارِ.

فَالَ صَفْوَانُ: فَدَهَبْتُ وَبِعْتُ جَمَالِي عَنْ آخِرِهَا قَبْلَ أَنْ ذَلِكَ إِلَى هَارُونَ فَدَعَانِي فَقَالَ لِي: يَا صَفْوَانُ تَلْعَنِي إِنَّكَ بِعْتَ جِمَالَكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: لِمَ؟ قُلْتُ: أَنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ وَإِنَّ الْعِلْمَانَ لَا يُفُونَ بِالْأَعْمَالِ.

فَقَالَ: هَيْهَاتَ، أَيُّهَاَتِ أَنْتَى لَأَعْلَمُ مَنْ أَسَارَ عَلَيْكَ بِهَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قُلْتُ: مَالِي وَلِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ؟ فَقَالَ: دَعِ هَذَا عَنْكَ قَوْلَ اللَّهِ لَوْلَا حَسَنُ صُغَيْتِكَ لَقَتَلْتُكَ.<sup>۳</sup>

ابوعمر و کشتی از علماء قرن چهارم هجری در رجال خود در شرح حال صفوان بن مهران جمال نقل می‌کند:

روزی به محضر امام کاظم (ع) وارد شدم، آن حضرت فرمود: ای صفوان همه کارهایت جز یکی خوب است، گفتم فدایت شوم آن یکی کدام است؟ فرمود: شترهایت را به هارون کرایه می‌دهی، گفتم یا بن رسول الله به خدامن به منظور فساد و تکبر و شکار و عیاشی، شترهایم را به او کرایه نمی‌دهم بلکه فقط برای بردن آنها به مکه این کار را می‌کنم آن هم خودم همراه آنها نمی‌روم، بلکه غلامان خویش را می‌فرستم. فرمود: آیا پول کرایه‌ات به عهده آنها باقی می‌ماند؟ گفتم آری فدایت شوم، فرمود: آیا دوست داری آنها زنده بمانند تا پول تو را بپردازند؟ گفتم: آری، فرمود: هرکس زنده ماندن آنها را بخواهد، از آنها است و هرکس از آنان باشد گرفتار آتش می‌شود. صفوان می‌گوید: رفتم تمامی شترانم را فروختم، هارون از این ماجرا باخبر شده و مرا خواست و گفت: چرا شترانم را فروختی؟ گفتم: پیر شده‌ام و غلامان نیز چنانکه باید بکار نمی‌رسند، گفت نه نه من می‌دانم چه کسی دستور فروش آنها را به تو داده، این کار را به دستور موسی بن جعفر انجام داده‌ای، گفتم مرا باموسی بن جعفر چه کار؟ گفت: این حرفها را کنار بگذار بخدا اگر حُسن معاشرت تو نبود دستور قتلت را صادر می‌کردم.

بطوریکه روشن است، این روایات و امثال آن حاکی از حرمت همکاری و تعاون با ستمکاران و حکام جور می‌باشد، ولی در مقابل این روایات، مدارک و شواهد دیگری در دست است که خلاف آن را می‌رساند اینک ما پیش از آنکه به بیان نتیجه

.....

۳ — اختیار معرفة الرجال ج ۲ ص ۷۴۰، (مؤسسه آل البیت).

کلی بحث بپردازیم قسمتی از آن مدارک را ذیلاً ارائه می دهیم:

۱- امیرالمؤمنین (ع) در رابطه با همکاری خود با خلفاء در نامه ۶۲

نهج البلاغه چنین می فرماید:

فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى  
مَخِيقِ دِينِ مُحَمَّدٍ (ص) فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ إِذَا رَأَى فِيهِ تَلْمَازًا أَوْ هَذَا مَا تَكُونُ  
الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قُوَّةِ وَلَايَتِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ.<sup>۱</sup>

مدتی خود را کنار کشیدم ولی دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشته و دیگران را به نابودی  
دین رسول خدا (ص) فرا می خوانند بدین جهت ترسیدم که اگر بیاری اسلام و مسلمین برنخیزم  
شکاف و انهدامی در اسلام بینم که مصیبت آن برای من دردناکتر از غصب حقم می باشد.  
و بدین گونه امام بر جواز همکاری خود با حکومتی که آن را غاصب می داند،  
استدلال می کند، و چون ارتداد گروهی از مردم در دوران حکومت ابوبکر را می بیند و  
متعاقب آن جریان مسیلمه کذاب و دیگران پیش می آید، صلاح در آن می بیند که با  
حکومت همکاری نمایند.

۲- حضرت سجاد (ع) در دعای ۲۷ صحیفه سجادیه برای سربازان اسلام

که از مرزهای اسلامی در مقابل کفر حفاظت می کردند و همه از سربازان بنی امیه بوده  
و به نفع آنها کاری کردند، به جهت آنکه اگر نبودند کفر پیروز شده و اسلام از بین  
می رفت، مرزدارانیکه باعث تحکیم حکومت اموی بودند، دعا فرموده و از خدا برای  
آنها صبر و تأمین رزق و استقامت در مقابل دوری از اهل و عیال می طلبید:

اللَّهُمَّ وَإِنَّمَا غَازِ غَزَاهُمْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِكَ أَوْ مُجَاهِدِ جَاهِدَهُمْ مِنْ أَتْبَاعِ سُنَّتِكَ  
لِيَكُونَ دِينُكَ الْأَعْلَى وَحِزْبُكَ الْأَقْوَى وَحِطَّتْكَ الْأَوْفَى فَلَقِيَهُ الْيُسْرَ وَهَيْتِي؛ لَهُ الْأَمْرُ...  
وَأَنْسِيهِ ذِكْرَ الْأَهْلِ وَالْوَالِدِ...

پروردگارا سربازانی از ملت اسلام و پیروان راه تورا که با کفار می ستیزند تا دین تورا  
پیروز و حزب تورا نیرومند گردانند، کار را برای آنان آسان و نیازهای آنان را برای آنها برآورده و  
یاد اهل و عیال و فرزندان را از ایشان فراموش گردان.

۳- عبدالله بن سنان (رضوان الله علیه) از اصحاب امام صادق (ع) وزیر خزانه داری

چهار خلیفه ستمگر عباسی؛ منصور، هادی، مهدی و هارون بود با اینحال همه بزرگان،

.....

۴- نهج البلاغه فیض الاسلام نامه ۶۲ ص ۱۰۴۸.

وثاقت او را مورد تأکید قرار داده و فرموده‌اند: او ثقه بوده و به هیچوجه مورد ایراد و طعن نمی باشد، مرحوم نجاشی در رجال خود در رابطه با او می فرماید:

عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ كَانَ حَازِئًا لِمَنْصُورٍ وَالْمَهْدِيِّ وَالْهَادِيِّ وَالرَّشِيدِ كُوفِيُّ نَقَّةٍ نَقَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا جَلِيلٌ لَا يُطْعَنُ عَلَيْهِ فِي شَيْءٍ.

عبدالله بن سنان که مسئول خزانه داری منصور و مهدی و هادی و رشید بود از اهل کوفه و مورد اعتماد وثقه است از شخصیت های جلیل القدر شیعه بوده و به هیچ وجه قابل ایراد و خدشه نیست.

مرحوم شیخ طوسی در کتاب فهرست، وثاقت او را مورد تأکید قرار داده آنگاه به معرفی تألیفات او می پردازد.

ابوعمر و کتبی در رجال خود می گوید: او از ثقات اصحاب امام صادق (ع) و خزانه دار منصور و مهدی عباسی بود.

علامه حلی در کتاب خلاصه درباره او می فرماید: وی خزانه دار منصور، مهدی، هادی، و رشید بوده و از اهل کوفه است از اصحاب ما وثقه و جلیل القدر می باشد و هرگز قابل طعن و خدشه نیست.

شما فکر کنید کسی که مسئول خزانه داری و امور مالی چهار خلیفه ستمگر باشد تا چه حد با آنها همکاری می کرده است، با این حال همه بزرگان او را ثقه و مورد اعتماد دانسته اند، این نیست مگر بخاطر آن که او از طرف امامان (ع) در اینکار مأذون بوده و بودن او در دستگاه ظلم آنهم در آن پست حساس برای دین و مردم مفید بوده است و به شیوه ای حرکت می کرده که آنها از شیعه بودن وی چیزی نفهمیدند زیرا اگر بویی از شیعه بودنش می بردند در چنین پست مهمی باقی نمی ماند.

۴- علی بن یقطین (رحمه الله) که از وزرای هارون الرشید بوده از خواص اصحاب امام کاظم (ع) بشمار رفته و جلالت او مافوق تصور است.

کشی در رجال خود درباره او از عبدالرحمان بن حجاج چنین نقل می کند: به امام کاظم (ع) گفتم:

علی بن یقطین مرا فرستاده که درباره او دعائی بفرمائید، فرمود در رابطه با آخرت وی؟ گفتم آری، امام دست بر سینه گذاشته و فرمود: برای ابن یقطین بهشت و مصونیت از عذاب آتش را من ضمانت کرده ام.

فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ فَقَالَ: ضَمِنْتُ لِعَلِيِّ بْنِ يَاقُطِ بْنِ الْحَجَّاتِ وَأَنَّ لَا تَمَسَّهُ آتَانُ

آبَدًا.

و در حدیث دیگر فرموده: **أَنَا أَشْهَدُ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ** (من شهادت می دهم که او از اهل بهشت است) و این مقامی است فوق تصور.  
شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب فهرست فرموده:  
**عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نَفَقَهُ جَلِيلُ الْقَدْرِ لَهُ مَنْزِلَةٌ عَظِيمَةٌ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَظِيمُ الْمَكَانِ فِي الْقَطَائِفَةِ.**

علی بن یقظین مردی مورد اعتماد و جلیل القدر و پیش ابوالحسن موسی (ع) مقام بزرگی داشته و از نظر امامیه دارای موقعیت عظیمی بود.  
و علاوه در کتاب خلاصه چنین می فرماید: جریان وضو گرفتن او مطابق فقه اهل سنت به دستور موسی بن جعفر (ع) و فرستادن لباس ارزشمند به محضر امام، در تاریخ روشن است.

۵- یوسف (ع) و پادشاه مصر:

**عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى قَالَ: رَوَى أَصْحَابُنَا عَنِ الرَّضَا (ع) أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ كَيْفَ صِرْتَ إِلَى مَا صِرْتَ إِلَيْهِ مِنَ الْمَأْمُونِ فَكَأَنَّهُ أَنْكَرَ ذَلِكَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ (ع): يَا هَذَا، أَيُّمَا أَفْضَلُ النَّبِيِّ أَوْ الْوَصِيِّ؟ فَقَالَ لِأَبْلِ النَّبِيِّ قَالَ فَأَيُّمَا أَفْضَلُ مُسْلِمٍ أَوْ مُشْرِكٍ؟ قَالَ لِأَبْلِ مُسْلِمٍ، قَالَ: فَإِنَّ الْعَزِيزَ عَزِيزَ مِصْرَ كَانَ مُشْرِكًا وَكَانَ يُوسُفَ (ع) نَبِيًّا وَإِنَّ الْمَأْمُونِ مُسْلِمٌ وَأَنَا وَصِيٌّ وَيُوسُفُ سَأَلَ الْعَزِيزَ أَنْ يُؤَلِّيَهُ حِينَ قَالَ «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» وَالْمَأْمُونُ أَجْبَرَنِي عَلَى مَا أَنَا فِيهِ...»**

مرحوم صدوق در علل الشرایع نقل می کند: مردی به حضرت رضا (ع) گفت: اصلحك الله چطور ولایت عهدی مأمون را پذیرفتی؟ (گوئی این مرد از این کار ناراضی بود) امام در جواب او فرمود:

آیا پیامبر افضل است یا وصی پیامبر؟ گفت: پیامبر افضل است، فرمود: مسلمان افضل است یا مشرک؟ گفت مسلمان، حضرت فرمود: عزیز مصر مشرک بود و یوسف (ع) پیامبر، و مأمون مسلمان است و من وصی پیامبر، یوسف از عزیز مصر خواست تا او را به سر پرستی خزانه های مملکت بگمارد و گفت من هم در نگاهداری آن و هم در اداره آن توانا هستم. ولی مأمون مرا به

.....

۵ - سورة يوسف / ۵۵

۶ - علل الشرایع، ص ۲۳۸ باب ۱۷۳.

اینکار در حالی که من از آن اکراه داشتم واداشت.

در روایت زین بن صلت آمده: آن حضرت پس از نقل جریان حضرت یوسف (ع) فرمود: خدا می داند که من از اینکار کراهت داشتم، ولی چون بر سر دو راهی قبول ولایت و قتل قرار داشتم، بناچار ولایت را پذیرفتم همانگونه که ضرورت، یوسف را بدان کار واداشت.

ناگفته نماند که همیشه در چنین مواردی نمی شود طرف کشته شدن را انتخاب کرد زیرا بعضی اوقات، کشته شدن شقاوت است نه شهادت و سعادت، و امام (ع) که مصالح و مفاسد را بهتر از هرکس می دانست قبول ولایت بدون مسئولیت را برگزیده شدن ترجیح داد.

۶ - ابن شهر آشوب در مناقب آورده:

وَحِكْمِي أَنْ الْمَنْصُورَ تَقَدَّمَ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (ع) بِالْجُلُوسِ لِلسَّهْنَةِ فِي يَوْمِ التَّيْرُوزِ وَقَبِضَ مَا يُحْمَلُ إِلَيْهِ فَقَالَ (ع): إِنِّي قَدْ قَنَسْتُ الْأَخْبَارَ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَلَمْ أَجِدْ لِهَذَا الْعَمِيدِ خَيْرًا وَأَنَّهُ سَنَةُ لِلْفُرْسِ وَمَحَاهَا إِلَّا سَلَامٌ وَمَعَادُ اللَّهِ أَنْ نُحْيِيَ مَا مَحَاهُ إِلَّا سَلَامٌ.

فَقَالَ الْمَنْصُورُ: إِنَّمَا نَفَعَلُ هَذَا سِيَّاسَةً لِلْخُنْدِ، فَسَأَلْتُكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ إِلَّا جَلَسْتَ فَجَلَسَ وَدَخَلْتَ عَلَيْهِ الْمُلُوكُ وَالْأَمْرَاءُ وَالْأَجْنَادُ يُهَيِّئُونَهُ وَيَحْمِلُونَ إِلَيْهِ الْهَدَايَا وَالشَّحَفَ وَعَلَى رَأْسِهِ لِحَادِمُ الْمَنْصُورِ بِيْخَصِي مَا يُحْمَلُ فَدَخَلَ فِي آخِرِ آتَاسِ رَجُلٌ شَيْخٌ كَبِيرُ السِّنِّ فَقَالَ لَهُ: يَا بَنِي بَنِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِنِّي رَجُلٌ صَغَلْتُكَ لِأَمَانَةٍ لِي أَتَحْفَكَ وَلَكِنْ أَتَحْفُكَ بِثَلَاثَةِ آيَاتٍ قَالَهَا جَدِّي فِي حَدِيثِكَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع):

عَجِبْتُ لِمَصْفُوقِ عِلَاكَ فِرْنَدُهُ  
وَلَا سَهْمٍ نَفَذْتُكَ دُونَ خِرَائِرِ  
يَوْمِ الْهَيْلِجِ وَقَدْ عِلَاكَ غِبَارُ  
بَدْعُونَ جَدِّكَ وَالْأُدْمُوقِ غِرَارُ  
عَنْ جَنِيكَ إِلَّا جِلَانُ وَالْإِكْبَارُ  
أَلَا تَغْضَغِصَتِ السَّهَامُ وَعَاقَهَا

قال: قَبِلْتُ هَدِيَّتَكَ إِجْلِسْ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ وَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى الْخَادِمِ وَقَالَ: افْضِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَرَّفَهُ بِهَذَا الْمَالِ وَمَا يُصْنَعُ بِهِ فَمَضَى الْخَادِمُ وَعَادَ وَقَالَ هُوَ يَقُولُ كَلِّهَا هَبَّةً مَتَى لَهُ، يَفْعَلُ بِهِ مَا أَرَادَ فَقَالَ مُوسَى لِلشَّيْخِ افْضِ جَمِيعَ هَذَا الْمَالِ فَهُوَ هَبَّةً

حکایت شده منصور دوانقی از امام کاظم (ع) خواست در عیدنوروز از طرف او هدایایی را که به خلیفه تقدیم می شد، بپذیرد، امام به او پیام داد: من اخبار جدم رسول خدا (ص) را زیر و رو کردم و خبری در مورد این عید پیدا نکردم و این عید از سنن ایرانیان است که اسلام خط بطلان روی آن کشیده است، پناه به خدا می برم از اینکه آنچه اسلام آن را از بین برده دوباره بدست ما زنده شود.

منصور در جواب، پیام فرستاد که این کار به صلاح لشکریان است تو را بحق خدای بزرگ که این درخواست را قبول کنی، امام درخواست او را پذیرفت و بجای وی نشست، حکام و فرماندهان نظامی به محضر آن حضرت رسیده و پس از عرض تبریک، هدایای خود را تقدیم می داشتند و خادم منصور از آنها صورت برداری می کرد، در آخر جمعیت پرمردی وارد شده و گفت: یابن رسول الله من مردی فقیرم مالی نداشتم تا تحفه بیاورم ولی در عوض سه بیت شعر که جدم در باره جد تو حسین بن علی (ع) سروده به عنوان هدیه تقدیم می دارم:

شگفتا از شمشیرهای آخته ایکه لبه تیز آنها در حالیکه گرد و غبار، نبردگاه را در برگرفته بود بطرف تو برگردانده شد.

شگفتا از تیرهایی که بر پیکر پاکت فروریختند در حالیکه اهل بیت بزرگواری در چند قدمی تو اشک می ریختند و جدت رسول خدا را به استمداد می طلبیدند.

چرا آن تیرها درهم نشکستند و چرا عظمت و بزرگواری تو مانع از فرود آمدن آن همه تیر بر پیکر پاکت نشد؟!

امام پس از شنیدن اشعار فرمود، هدیه ات را قبول کردم بنشین آفرین بر تو، سپس خطاب بخادم منصور فرمود پیش او برو و بگو با این هدایا چکار کنیم؟ خادم خبر آورد: خلیفه می گوید آنها را به تو بخشیدم هر کار می خواهید بکنید و امام (ع) رو به آن پرمرد کرده و فرمود بردار من همه آنها را بتو بخشیدم.

### نتیجه

با توجه به این روایات می توان گفت که: هر نوع همکاری با ظالم را نمی شود حرام دانسته و همکاری کنندنده را آماج تاخست و تاز قرار داد، بلکه باید نوع همکاری را در نظر گرفته و پس از شناخت هدف و انگیزه و ارزیابی نتایج آن، روی آن قضاوت کرد شواهد بالا نشان می دهد که همکاری با ظالم در صورت مفید بودن به حال مردم و داشتن نتایج مفیدی برای پیشرفت و ترویج دین، مانع ندارد و گرنه چگونه



ممکن است مثلاً علی بن یقطین وزیر هارون بوده و با او چنان همکاری تنگاتنگی داشته باشد و امام کاظم (ع) درباره او بفرماید: «او اهل بهشت است» همکاری امثال مرحوم شیخ بهائی و مرحوم مجلسی با سلاطین صفویه و همکاری علماء دیگر با سلاطین دیگر نیز از این قبیل بود. زیرا آنها می خواستند از وجود سلاطین به نفع دین و مذهب استفاده کنند، مرحوم شیخ بهائی (ره) روی شاه عباس چنان اثر گذاشت که او را با پای پیاده از اصفهان به مشهد آورد، شاه عباس در حرم شریف امام رضا (ع) چنان خصوعی از خود نشان داد که همچون خادمان حرم، قیچی بدست گرفته و زبان سوخته شمعها را می گرفت و در این حال، شیخ، اشعاری را زمزمه می کرد که به شاه هشدار می داد مواظب باش که بالهای ملانکه را قطع نکنی.

همینطور مجلسی (رحمه الله) و دیگران از نفوذ شاهان استفاده کرده و بالاخره توانستند ایران را به صورت کشور ولایت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) درآورند اینها همان راه علی بن یقطین و عبدالله بن سنان ها را رفتند بلکه ارزش کار آنها ده ها مرتبه از ارزش کار علی بن یقطین و ابن سنان بالا تر بود.

در خاتمه مستدرک الوسائل ص ۴۳۲، ۴۳۳ و در «شهداء الفضیله» مرحوم علامه امینی در ترجمه محقق کرکی، اجازه نامه شاه طهماست صفوی را که در رابطه با حل و فصل امور اسلامی به آن مرحوم داده بخوانید و آنگاه کارهایی را که آن بزرگوار در زمان شاه طهماسب انجام داده در نظر بگیرید آن وقت می فهمید که علمای بزرگ ما از همکاری با سلاطین چه هدفی داشته اند.

شگفتا که برخی از بزرگان امثال شیخ بهائی و مجلسی و نظائر آنها مورد تاخت و تاز قرار گرفته و نمود با الله آنان را توجیه گر سلاطین قلمداد کرده اند. در حالی که آن بزرگواران در این حرکت جز از امامان خود پیروی نکرده اند، آن وقت عده ای تحت تأثیر فرهنگ های غیر اسلامی قد برافراشته و این شخصیت های عظیم القدر، حاملین مشعل نورانی علوم آل محمد (ص) را مورد تهمت و شماتت قرار دادند.

